

با وجود آنکه انسانها ظلوم اند و جهول
 عذر تقصیرات چون خواهند میگردد قبول
 گرچه بپاییم نداد از عبادت هم نکول
 در حریم کبریا بیدل ره قرب و وصول

جز به سعی ناله شبگیر نتوان یافتن

دل طپیدن ناز و حیی دارد و الهام هم

جنس بسیار است و نقد فرصت ناکام کم	دا غم از کیفیت آگاهی و او هام هم
پیش از آن کز نر گس مستت زند بادام دم	کور شد چشمش ز سوزن کاری دست قضا
باتبسم آشنا گر سازد آن گلغام فم	از خجالت در لب گل خنده شبنم میشود
گریه دارم که خواهد شد درین ایام یم	مژده ای لب تشنگان دشت بی آب جنون
دل طپیدن ناز و حیی دارد و الهام هم	شوق کامل در تسلی ها کم از جبریل نیست
نی سکندر دیده در آئینه نی در جام جم	آنچه ما در حلقه داغ محبت دیده ایم
از وصالم داغ دل میجو شد از پیغام غم	بسکه فرصتها پر افشان هوای وحشت است
پر باسانی توان دادن بچوب خام خم	اهل دنیا را مطیع خویش کردن کار نیست
این فسون بر هر که میخوانی برون دام دم	و غطران تو ان به نیرنگ غرض بدنام کرد

بی لب نوشین او «بیدل» ببزم عیش ما

گشت مینا و قدح را باده در اجسام نم

بدون لفظ) نقل مینمائیم و بعد از آن کلمه چند در خصوص علت (پیچیدگی) معروف لفظی بیدل خواهم گفت .

۱- در سال ۱۰۷۰ هـ میرزا قلندر بسوی بنگال روانه شد و خا نواده خود را در قصبه ماهتسی که ۲۰ گروه از پتنه آن طرف دریای گنگ واقع است گذاشته بود .

۲- ایامی بود که شاه شجاع شکست خورده و عالمگیر مملکت هند را تحت سلطنت خود قرار داده بود .

۳- راهها بخصوص راههای عبوردهات در نتیجه وجود راهزنها خیلی خطرناک بود .

۴- بحکم ضرورت من بایست از پتنه به ماهتسی بروم و تصمیم گرفتم پیاده و بایک خادم فقط عازم ماهتسی شوم .

۵- از پتنه حرکت کردیم ولی چون عادت پیاده رفتن نداشتم روز اول آن بسوی دریای گنگ سه گروه قطع نکرده پاهای من پر آبله و زخمی شده مجبور شدم زیر درختی استراحت کنم .

۶- بعد از چند وقت خادم من فریاد کرد که باید هرچه زودتر روانه شویم تا به منزل برسیم و دوچار آفتی نگردیم .

۷- ولیکن اینقدر مانده بودم و پاهای من طوری خرابیده بود که نتوانستم حرکت کنم باز گشتن ممکن نبود و آنجا ماندن محال - مایوسانه پا شدم قد ری راه رفتم و دوباره نشستم و گریه کردم .

۸- از ظهر تا یک پاس شب اینطور افتان و خیزان راه رفته فقط بکار و انسرای چمنایر که از آنجا دو گروه فاصله داشت رسیده بالاخره توانستم استراحت کنم .

۹- در طی آن سفر واضحاً فهمیدم که جهد ناتوانی هم مفید است و نتیجه میبخشد .

۱۰- شب مراراً راحت آورده خدا را شکر گفتم و در فکر کرایه گرفتن یک مرکب افتادم .

۱۱- اما بعلت خطر راه کرایه کشان قبول نکردند بلکه همه پند و نصیحت دادند

قابل توجه است زیرا نویسندگان جوان پارسی زبان امکان آنرا میدهند که بتوانند ریالیزی ایجاد نمایند که اثر تقلید اروپا نبوده بلکه رابطه تاریخی با ماضی خودشان و فرهنگ خود داشته باشد. در ضمن مقاله که بنده راجع به (سبک هندی) بزبان ایتالیایی نوشتم سعی کردم نشان بدهم که خود سبک هندی با وجودیکه البته نمیتوان آنرا (ریالیست) دانست ولی وسیله قوی بوده برای بهم شکستن ترادیسون افلاطونی جدید سبک کلاسیکی و ایجاد سبکی که اگر ادامه می یافت میتوانست منجر به سبک مدرنی گردد که مدرنی آن بامدرنی اروپایی شباهت دارد ولی در عین وقت مستقل و اورژینال می باشد.

البته اینجا در حدود یک سخنرانی مختصری نمیتوان مطالعه عمیق درباره امکان ریالیزم در تمام آثار بیدل بنمائیم و فقط میخواهیم نشان بدهیم که چطور بیدل در نقل کردن و با قصه کردن، سبکی ایجاد نموده که با تمام سبکهای کلاسیکی فارسی فرق داشته و میتوانند مبدای برای ایجاد یک (ریالیزم شرقی) تشکیل دهد. که وقت مرا مجبور میسازد که فقط قسمت کوچکی از چهار عنصر بیدل را نمونه بیارم یعنی قسمتی که در آن بیدل از مسافرت خود از پتنه (عظیم آباد) تا به ده ماهتسی در سال ۱۰۷۰ هـ وقتی وی فقط ۱۶ ساله بود گپ میزند. همه میدانید که آن مسافرت وقتی صورت گرفت که شاه شجاع مغلوب شده و اورنگزیب عالمگیر بسوی بنگال لشکر کشی میکرد تا آن ایالت دور را که مقرر شاه شجاع بود بطور نهائی تحت کنترل خود قرار دهد. عموی بیدل میرزا قلندر خانواده خود در آورده ماهتسی قریب ۲۰ گروه (کما بیش ۶۰ کیلو متر) از عظیم آباد گذاشته بود و بیدل در پتنه مانده بود و برای حاجتی میخواست به ماهتسی رفته خویشان خود را ملاقات کند. چون راهها خیلی خطرناک بوده و بیدل از رهنان میترسید ترجیح داد از پتنه تا ماهتسی پیاده رود. برای نشان دادن روش بیدل در قصه کردن حالا بطور بسیار مختصر فقط اتفاقات مسافرت بیدل را (یعنی معنی قصه

میرزاقلندر در ماهتسی و بامر خواجه برای خدمتی بکنار دریای گنگ رفتم و حالا به ماهتسی مراجعه میکنم .

۲۳- بعد از آن از مر کب خود دفرود آمد و احوال میرزاقلندر و علت سفرم پرسید .

۲۴- من جواب دادم ولی هیچ از کدورت حالم نگفتم .

۲۵- بعد از ساعتی برخواست و مادیان را پیش آورد و مرا دعوت کرد که سوار

شوید و مرا از جلو داران شمارید .

۲۶- اما انصاف اجازه نداد که پیری بآن ضعف پیاده رود و جوانی مثل من

سوار مرکبی گردد. بابنهانه اینکه میخواستم در سایه آن درخت بمانم دعوتش را قبول

نکردم و چند قدم از آنجا دور شدم وقتی برگشتم دیدم پیرمرد پیاده . رفته بود

و کودک با مادیان منتظر من است.

۲۷- ناچار سوار شدم و عقب وی رفتم تا هر جا در راه وی را بیابم از مرکب

فرود آمده آنرا بوی باز بدهم .

۲۸- ولی وی راهیچ جان ندیدم و نزدیک نماز شام بسرای بیگلی که از آنجا

سه گروه فاصله داشته رسیده دیدم که آن پیرمرد قبل از من آنجا رسیده بود .

۲۹- من عذر خواستم ولی جواب داد که من بیش از خادم چیزی نیستم، اگر

شمارا بحال خودم اندیشه مند نمیدیدم باشمامی آمدم فعلا شب درین کاروان سرای

باید آسود من هم جائی پیدا کردم و باشما خواهم ماند.

۳۰- پس از تهیه اسباب طعام خادم را فرستادم تا او را بخواند هر چند در آن

اطراف جستجو کرد و برآید انکرده .

۳۱- دیر شده بود برای ادامه دادن جستجو و من مانده بودم پس به حجله

خو درفتم و خوابم برد .

۳۲- هنگام سحر دوباره کودک را دیدم و او بمن گفت که خودش و آن پیرمرد

در قصبه نزدیک مهمان بودند و پیرمرد قبل از طلوع آفتاب روانه شده است و لازم

که اینجایمان و روانه مشو .

۱۲- بنا برین مجبور شدم بار دیگر پیاده روم. بعد از سه گروه راه در خود اثری

از ماندگی ندیدم و تصمیم گرفتم تا منزل دیگر توقف ننمایم .

۱۳- اما وقتی ظهر شد و آفتاب بی رحمانه بر من تافت مجبور شدم با چشم بسته

راه بروم. عرق می‌کردم از گرمی خاک مانند شعله های آتش گردیده بود .

۱۴- ناگاه ابر رحمتی از دور بنظر آمد یعنی درخت پر برگ که من آنجا برای

استراحت دویدم.

۱۵- آنجا ماندم تا آفتاب از قذروال در گذشت و گرمی قدری کمتر شد ولی

وقتی دوباره شروع به راه رفتن نمودم همان حالت دیروز در من پیدا شد یعنی از ماندگی

قادر راه رفتن نبودم .

۱۶- به خادم گفتم: هر چه بادا باد امشب در سایه همین درخت خواهیم خوابید.

۱۷- خادم چاره ندید جز تسلیم- ردائی روی زمین گستر دیم و روی آن دراز

شدیم .

۱۸- ماتشنه و گرسنه روی آن ردا خوا بیده منتظر شب بودیم خوابم نبرد

ولا یقطع از پهلو به پهلو ی دیگر میغلطیدم .

۱۹- تا پاسی از روز باقی مانده آوازی بگوشم خورد و پیر مرد خمیده

قامتی دیدم بر مادیان سمند بچه دار تاخته می آید و کودکی عصار در کنار همچنان

بر کابش عنان انداخته .

۲۰- چون نزدیک رسید بگرمی تمام سلام کرد و گفت که در چنین اوقات پیا ده

سفر کردن اشتباه بود .

جواب دادم که آنچه فرمودید نشان میدهد که شما بمن دوستید ولی هر چند فکر

میکنم شمارا در کجا دیدم بخاطر نمی آید .

۲۲- تبسم کنان گفت که من جان محمدم از تابعان خواجه شاه محمد همسایه

نقطه سوم: تفصیل ریالیستی و اتفاقات جزئی و خصوصی که غالباً در سبک داستان پردازی و قصه گویی کلاسیک غیر مهم دانسته و ذکر هم نمیشود اینجا با کمال دقت به جریان سخن آورده میشود. مثلاً اینک درخت پربرک است یا اینکه مادیان بچه دار است و یاد جمله های شماره ۷-۱۷ و ۱۸ و صف تمام حرکات مایوسانه مؤلف و یاد کر (ردا) در جمله شماره ۱۷ و غیره. ممکن است سعدی عوض ذکر کردن ردائیکه روی آن خوابیده اند که برای وی دارای اهمیت سبک شناسی نمیبود فقط میگفت (روی زمین خوابیدم) اما ریالیزم بیدل نه فقط بتوسط مقایسه ای با سعدی یا نویسندگان فارسی دوره کلاسیک معلوم میشود بلکه حتی با مقابله وی با نویسندگانی که بعد از دوره کلاسیک آثار خود را تالیف کردند.

مثلاً قصه فوق الذکر بیدل را با وصف تجربه ها و مسافرت نویسنده معروف آسیای میانه زین الدین واصفی (نیمه اول قرن دهم ه) مقایسه کنیم واصفی نیز مانند بیدل از تجربه های شخصی خود در طی مسافرت خطرناکی در گرمی تابستان در صحرای ترکستان گپ میزند. چون وقت ندا ریم اینجادوسه صفحه از (بدایع الوقایع) واصفی را عیناً نقل کنیم مانند آنچه با بیدل کردیم جمله های متن اصلی را از هر گونه تزئین نثری و نظمی خالی کرده فقط تواتر اتفاقات را ذکر مینمائیم.

- ۱- از حضرت عبیدالله خان رخصت حاصل کرده متوجه ترکستان شدیم.
- ۲- این سفر در وقتی بود که آفتاب در برج سرطان و گرمی فوق العاده شدید بود.
- ۳- از بخارا بیابان ترکستان در آمدیم.

۴- بعد از چند روز به بادیه ای رسیدیم که آب در آن هیچ نبود یگانه امواجی

که داشت امواج ریک بود.

۵- القصة بهمرا هی بدرقه الهی از آن بیابان نامتناهی بسیلامت بولایت

ترکستان رسیدیم.

مؤلف برای تعریف این اتفاقات بسیار کم و ساده قریب سه صفحه پراز

نیست که عقب وی بدویم ویرا بمنزل خواهیم یافت.

۳۳- من حیران ماندم و قدری شرمسار که وی به این پیری اینقدر من جوان را کمک کرده است.

۳۴- نه گروه دیگر بدون تصادفات و اتفاقات مهمی طی شده و هنگام نماز عصر به ماهتسی رسیدیم پیرمرد، دم در خانه خواجه شاه محمد ایستاده و منتظر من بود.

۳۵- اسب حواله کودک کردم و با کمال گرمی پیرمرد را تشکر کردم و وی با فروتنی و خضوع تمام جواب داد.

۳۶- با وی خدا حافظی کردم و به منزل رفتم.

۳۷- فردای آنروز برسم قدیم با پسران خواجه شاه محمد صحبت دوستانه کردم و با ایشان از احسان پیرمرد (جان محمد) خادمشان خیلی ستایش کردم.

۳۸- ولی ایشان قسم کردند که باین نام کسی از رفقای مانست و دیروز هیچ کس از هیچ جا بخانه مانرسیده است!

البته حال جایی نیست از خود پیرسیم که این جان محمد اسرار آمیز که بوده ولی فقط میخواهم درباره سبک بیدل در هنر (نقل کردن) یا قصه کردن ملاحظاتی چند بنمایم.

هر کسی که با ادبیات کلاسیکی فارسی آشنا باشد باید تا کید کند که قصه ای بدین طرز در ادبیات فارسی بسیار کمیاب است. فقط مهم اول اینست که نقل کننده به تمام تفصیل زمان و مکان اهمیت مخصوصی میدهد - مانند شیخ سعدی نمی گوید که (روزی) در جایی یا در شهری کسی را دیدم و غیره بلکه راهها، اوقات، فاصله ها شکل و موقعیت اشیا را با کمال دقت توصیف مینماید. ثانیاً با استثنای جمله شماره (۹) که در آن جهد راحتی جهد ناتوانی راستایش می نماید رشته سخن بوسیله جمله های شامل برپند و نصیحت هیچ وقت قطع نمیشود بلکه گذشته از پیچیدگی استعارات که بعداً از آن حرف خواهیم زد. بطور بسیار ساده و مستقیم پیش میرود

عسا کر و میه و محصور شدیم و تلاشهای سخت و زحمت های صعب کشیده حق تعالی نجات داد و بهمدان رسیدیم»

اینجا سفر بوسیله صفت های مانند خطرناک که صفت خیلی عمومی است و صفت گردیده و آن «مشقت» و «زحمتها» که موعوف از آن حرف می زند ما درست نمیدانیم که عبارت از چه چیز بود؟ در هندوستان نیز موعوف از «انده» و «ملال» و «زبونی» که نصیب او گردیده حرف میزند ولی ما از دانستن تفصیلات جالب و شخصی آن محروم میمانیم - هنر توصیفی وی «تیبیک» و عمومی و نیدو افلاطونی است و تمام اتفاقات که برای ما مدرنها (و برای بیدل نیز) جالب و دلچسپ میبود گویا در (فی الجملة) های وی محبوس میماند.

در سبک نقل کردن اتفاقات بیدل شاید برای دفعه اول در تاریخ ادبیات پارسی به اتفاقات غیر عمومی به اشیاء جزئی اهمیت میدهد و طرز وی سمبولیک نیست بلکه «فرصتی» است.

(فرصت) اصطلاحی است که در فلسفه بیدل معنی (وقت) دارد ولی نه زمان فیلسوفهای قدیم و نه وقت سلسله ای که تاریخ است برای وی (فرصت) جنبه بدیع غیر مکرر وجودی EXISTENTIEL وقت میباشد یعنی چیزی شبیه به FLIEHENDER AUGENBLICK فاوست گوته.

براه فرصت از گرد خیال افکنده ای دامی

پری خوانیست کز غفلت کنی در شیشه ساعت را

عقیده من اینست که هم آنانیکه فلسفه بیدل را بطور متصوفانه روایتی تفسیر مینمایند و هم اشخاصی که بیدل را پیشقدم ما تریالیزم میدانند به این نقطه عمیق فلسفه بیدل اهمیت شایانی نه بخشیده اند. مثلاً استعارات و عبارات بسیار دشوار فهم و پیچیده که بیدل برای تزئین کلام خود بکار میبرد از نقطه نظر ماتریالیستی مسئله حل نشدنی است بعنوان نمونه فقط جمله شماره ۱۸ قصه سفر بیدل را بگیریم. آنچه ما بچند کلمه

استعارات و کنایه‌های شیرینی در وصف حرارت و بی‌آبی ریگستان بکار برده‌ولی بعد از خواندن آن از تفصیل ریالیستی سفر هیچ نمی‌دانیم - نمی‌دانیم آیا وی تنها بوده و یا با که سفر کرده؟ نمی‌دانیم سفر چند روز و یا چند ساعت طول کشیده؟ نمی‌دانیم ایشان برای استراحت ترفیف کردند یا نه و در چند منزل توقف کردند، نمی‌دانیم ریگستان چطور بوده و در آن چه چیزهایی دیدند؟ وقتی هم موءلف می‌فرماید: ندانم که وزیدن باد امواج بر روی ریگ نمایان شده بود یا استخوانهای پهلوی گمگشتگان از زیر پرده غبار مینمود (از گفته وی نمیتوان استنباط کرد که آیا وی استخوانهای گمگشتگان را فی الواقع دیده یا اینکه استخوانهای گمگشتگان بیش از يك عنصر موثر برای وصف (بیابان مطلق (بیابان نیو پلاتونیک) چیزی دیگر نسبت تمام آن تفصیلی که برای يك نویسنده ریالیستی مدرن قابل ذکر و توجه می‌بود در آن عبارت (القصة) متمرکز شده و ناگفته نماند بیدل با وجود اینکه سبك وی از آن و اصفی خیلی پیچیده تر و مشکل تر است ولی با آن تفصیلی که برای ما (مدرن ها) دلچسپ و مهم است اهمیت شایان می‌دهد.

مقایسه دیگر هم بنمائیم و این دفعه با نویسنده ای که به دوره بیدل خیلی نزدیکتر است و مانند بیدل بعقیده بعضی مورخان ادبیات جزو نویسندگان سبك هندی میباشد یعنی شیخ علی حزین وی نیز در تاریخ احوال خود بیش از يك بار از مسافرت‌های خطرناك خود گپ میزند مثلاً مسافرتی از اصفهان تا خوانسار و از آنجا بخرم آباد و همدان بعد از حمله افغانه به اصفهان و شکست خور دن صفویان می‌فرمایند:

«بالجمه فقیر از آن قریه حرکت کرده منازل خطرناك را به مشقت و صعوبت تمام طی نموده ببلده خوانسار رسیدیم و در آن چندی توقف کرده چون زمستان رسیده و راهها پر برف بود فی الجمله تدارك سامان سفر نموده ببلده خرم آباد ... رسیدم...» «بصوب همدان روانه شدم و با مردم خود دو جمعی که رفیق راه شده بودند هفتاد سوار بودیم طرق و سالک چنان پرفتنه و آشوب بود که عبور دشواری داشت در يك دو منزل دچار

فرصت چمنی در نظر آراسته بود

مژگان برهم زدیم و آن رنگ شکست «۱»

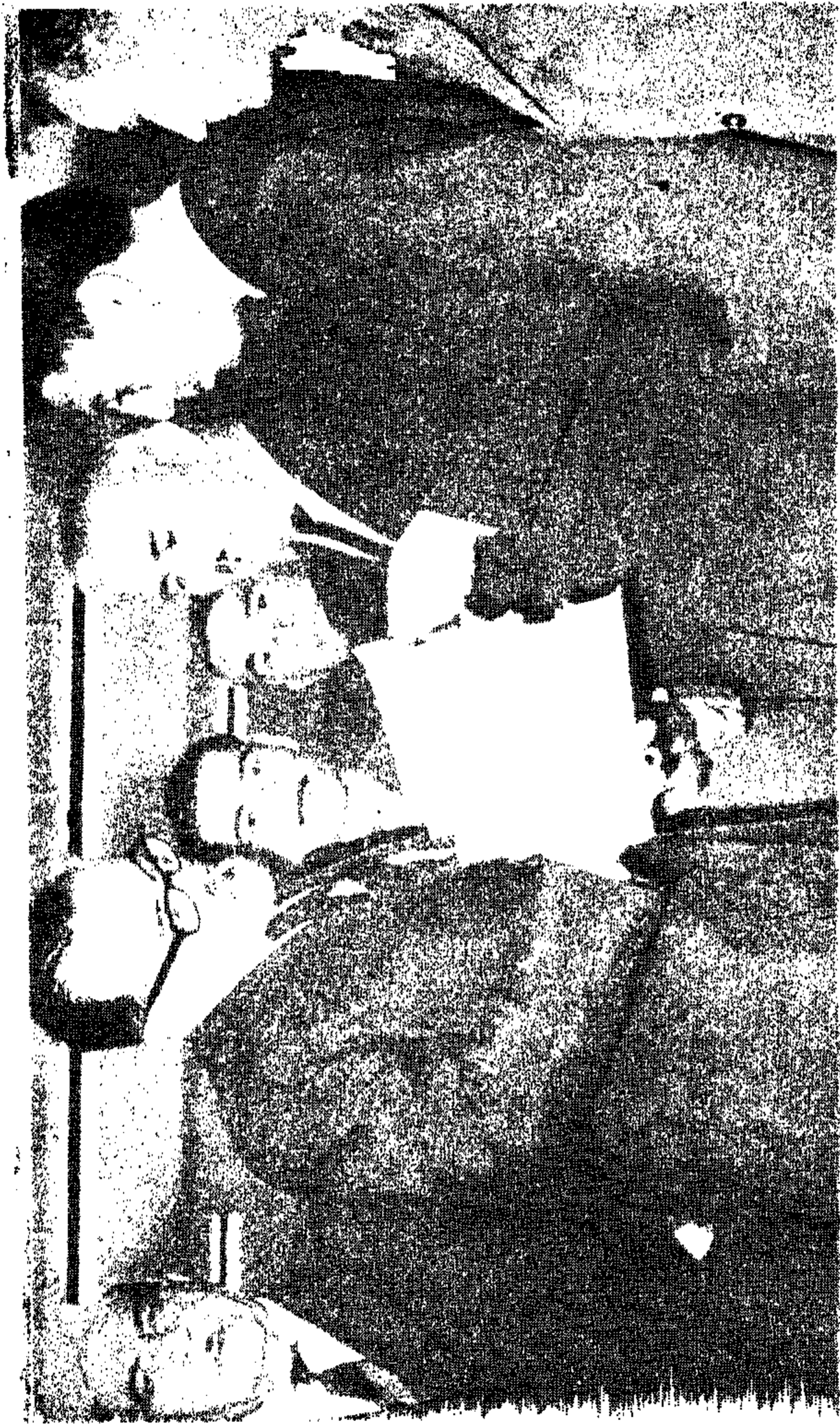
سبک کلاسیکی برای رنگهای گوناگون فرصت تا اندازهٔ کوروناینا مانده بود و فقط به بیرنگی ماورای طبیعت اهمیت میداد. برعکس بیدل میخواست هد چشمهای خود را در مقابل رنگارنگی فرصت بازنگاه داشته باشد یکی از جالبترین جنبه‌های وسبک بیدل همین (دویی) است یعنی از طرفی بیدل به رنگهای گوناگون فرصت اتفاقات جزئی زبان علاقه دارد و در این بانویسندگان مدرن ماشیه است و از طرف دیگر برای وصف تجربه‌های خود استعاراتی بکار میبرد که بهر چیز جزئی و به هر ذره‌ای که تحت قلم دقیق وی می‌افتد قوه و قدرتی مخصوص و حتی یک رنگ «ازلیت» میبخشد هر یک برک سبزر مزوسمبول چیز دیگری نیست. همین برگ سبز است گویا خود تمام قوای تخیلی «لم یزل» را متمرکز می‌نماید از نو بهار لم یزل جوشیده از باغ ازل نه آسمان گل در بغل یک برگ سبز گلشت

خلاصه کردیم در اصل همین طور است.

در آن سواد وحشی ای که گردنده جز غبار نظر نبود و سواد وی که بنظر در آید غیر از نفس مضطرب نمی نمود تلواسه تشنگی به امید چشم تر ساغر تسلی داشت واضطراب گرسنگی بوی کباب جگر ذله تسکین می انباشت. دیده بی خواب، انتظار ورود شام میکشید تا سیاهی شب را مژگان پندارد دو چشمی بخيال آسوگی بهم آرد هر نفس چون اشک بپهلوی دیگر میغلطیدم و اوراق فرصت میگردانیدم.

اشخاصی که بیدل را پیشقدم ماتریالیزم میدانند از خود می پرسند که چرا بیدل اینگونه سبک را اختیار کرده و هیچ جواب داده نمیتوانند، اما این سبک برای بیدل درست برای نیل بمقصود وی مفید بوده یعنی درهم شکستن پلای تو نیزم ادبیات کلاسیک فارسی و باز کردن دری برای امکانی از ریالیزم، به عبارت دیگر اگر بیدل سبک عادی را بکار میبرد البته همان سبک ویرا مجبور میکرد و باره به سمبولیزم ادبیات قدیمی بیفتد در صورتیکه بوسیله این سبک بدیع قادر است (فرصت) به حقایق این دنیا جلب توجه کرده و اتفاقات که برای سبک کلاسیک فاقد هر گونه اهمیت بوده بطور دقیقتر مطالعه و ابراز نماید.

فرق بین استعارات بیدل و استعارات سبک کلاسیک خصوصاً در این است که استعارات بیدل (مثالی) رمزی سمبولیک نمی باشد. مثلاً در جمله که فوقاً ذکر آنرا کردم (غبار نظر) (نفس) (ساغر) (جگر کباب) (دیده بیخواب) (سیاهی شب) مژدگان و غیره رمزی یا اشاراتی به حقیقت ماورأ طبیعی یا مثالی نیست بلکه وسایل عجیبی برای وصف اتفاقات (فرضی) است اینست که عناصر جداگانه استعارات بیدل با اینکه ظاهراً شباهتی با عناصر استعارات و تشبیهات کلاسیکی دارد ولی ترکیب آنها با آن شاعر قدیم فرق دارد و بعضی اوقات بیدل عناصر نوی رانیز ایجاد مینماید از قبیل «تلواسه» و «ذله» «مربوط به تشنگی» و «تسکین» در یکی از غزلیات خود بیدل میفرماید:



پوهاند غلام حسن مجددی رئیس پوهنځی ادبیات جامعترین دیوان غزلیات حضرت پیدل را که از طرف ریاست دارالتالیف وزارت معارف
مافتخار چهار، وچار مسر، چشمه استر داد آ؛ ادی، کشور در سال ۱۳۴۱ چار، شده نو دیر ای، یو و قیسو، یو سانی، تقدیم میدارد .

گزارش‌های پوهنځی ادبیات

پروفیسر الکزنډر بوسانی دانشمند شهیر و بیدل شناس معروف ایتالوی نظر به دعوت پوهنتون کابل بتاريخ یکشنبه ۴ میزان ۱۳۴۴ با خانمش ایلسا بوسانی وارد کابل شدند و در میدان هوایی کابل توسط محمد حسین راضی مدیر نشرات و پوهندوی غلام صدف پنجشیری و پوهیالی عبدالقیوم قویم استادان پوهنځی ادبیات و بناغلی بینکیو شارژد آفیر سفارت ایتالیا از وی پذیرایی بعمل آمد. پروفیسر بوسانی روز ۵ میزان بعد از ملاقات تعارفی با پوهاند مجددی رئیس پوهنځی ادبیات در حالیکه پوهاند مجددی ایشان همراه بود بار رئیس پوهنتون کابل و وزیر معارف نیز ملاقات تعارفی بعمل آورد پروفیسر بوسانی ضمن توقف چهارده روزه خویش در کابل از موزه کابل، استالف قرغه، پغمان، غزنه و بامیان دیدن کرد و چهار کنفرانس تحت عنوان «وصف طبیعت در اشعار بیدل»، «نظریات یک اروپایی درباره بیدل»، «ملاحظاتی درباره ریالیزم بیدل» و «دانه شاعر فلورانس» در تالار آدیتورییم پوهنتون کابل ایراد کرد.

در کنفرانس نخستین وی که روز ۴ میزان در تالار کتابخانه پوهنتون دایر شد بناغلی علی محمد وزیر دربار سلطنتی، بناغلی حافظ نور محمد کهگدای سرمنشی حضور ملو کانه، بناغلی دکتور محمدانس سابق وزیر معارف، برخی از اراکین وزارت معارف و پوهنتون کابل و عده‌ای از استادان و محصلان پوهنځی ادبیات و بیدل شناسان و ادبای کابل حضور بهم رسانیده بودند.

ابتداء پوهاند مجددی رئیس پوهنځی ادبیات پروفیسور بوسانی را به حضار معرفی داشت و زحماتی را که وی در مورد شناسایی حضرت بیدل برای اروپائیان متحمل شده و روزان و شبان در این باب نور نظر باخته است قابل قدر خواند. این کنفرانس و سایر کنفرانس‌های پروفیسور بوسانی که بروزهای ۷/۸ و ۱۰ میزان در تالار آدی توریوم پوهنتون ایراد شد مورد پسند بیدل شناسان افغانی و طرف استفاده محصلان پوهنځی ادبیات واقع گردید.

پروفیسور بوسانی روز شنبه ۱۷ میزان کابل را به قصد تهران ترك گفت. جهت وداع ایشان در میدان هوایی کابل پوهنوال میر حسین شاه معاون و محمد حسین راضی مدیر نشرات پوهنځی ادبیات و پوهیالی قریم مهماندار پروفیسور بوسانی حاضر شده بودند.

تحقیقات زبانشناسی در ۱۴۶ نقطه مختلف کشور

یک تیم چهار نفری که بریاست پروفیسور را دار منشی کمیته بین المللی لهجه شناسی بتاريخ (۲۰) سنبله وارد کابل شده بودند بعد از مشاهده امور اطلس زبانشناسی افغانستان و سروی السنه و لهجات مردم ولایات مختلف مملکت بتاريخ ۱۶ عقرب کابل را بقصد سویس ترك گفتند.

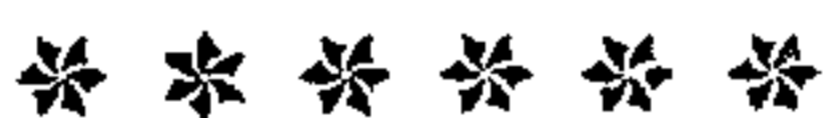
شاغلی نور احمد شاکر آمر موسسه زبانشناسی پوهنځی ادبیات برای وداع ایشان بمیدان هوایی حاضر شده بودند. پروفیسور را دار از تحقیقات زبانشناسی که در ۱۴۶ نقطه مختلف کشور بعمل آمده است اظهار مسرت کرده گفتند که اگر بهمین سرعت تحقیقات ادامه یابد ممکن در حصه دوم سال آینده تمام مواد لازم برای ترتیب و نشر اطلس زبانشناسی افغانستان تهیه شود.

اطلس زبانشناسی در سه جلد نشر خواهد شد در جلد اول پرسشنامه ای که در تحقیقات لهجات بکار برده شده است، نقشه های عمومی که در آن زبانهای مختلف افغانستان را در نقاط مختلف افغانستان نشان خواهد داد و همچنین سروی جغرافیایی و تاریخی زبانهای مختلف مملکت نشر خواهد شد.

محصلین صنف چهارم ژورنالیزم پوهنځی ادبیات از صفحات غربی کشور بازدید بعمل آوردند

باساس پروگرامهای سیر علمی پوهنتون کابل ساعت ۱۰ قبل از ظهر روز ۲۸ میزان ۴۴ محصلین صنف چهارم ژورنالیزم پوهنځی ادبیات تحت نظر شاغلی محمدحسین راضی استاد و مدیر نشرات پوهنځی ادبیات بغرض بازدید از موءسسات نشراتی و عرفانی و پروژه های اقتصادی و عمرانی جانب صفحات غربی کشور عزیمت کردند .

محصلین طی این يك هفته ایكه برای سیر علمی ایشان تخصیص داده شده بود از آثار و نقاط تاریخی و موسسه نشراتی سنایی و لایت غزنو و لیسه میرویس نیکه ، بندد هله و موسسه نشراتی طلوع افغان و خرقه مبارکه ، مزار میرویس نیکه و احمد شاه بابا ، میدان هوایی بین المللی و لایت کندهار و شهر لشکر گاه و طاق تاریخی بست و پروژه های زراعتی و ساختمانی وادی هلمند و ارغنداب و چاه انجیر و لیسه لشکر گاه و بند کجکی و لایت هلمند بازدید بعمل آوردند . محصلین پس از تطبیق پروگرام معینه روز ۴ عقرب به کابل باز گشتند .



ساعت ده و نیم قبل از ظهر روز ۳۰ عقرب به مناسبت توزیع دیپلومهای يك عده از محصلین خارجی پوهنځی ادبیات محفلی در ریاست پوهنځی ادبیات دایر شده بود که در آن معاون و یک عده از استادان پوهنځی ادبیات و سکرتر کلتوری سفارت شوروی اشتراک ورزیده بودند .

قبل از توزیع دیپلومها پوهنوال میر حسین شاه معاون آن پوهنځی را جمع به نقش مهم همچو تبادلات فرهنگی جهت تشدید مزید روابط دوستی بین ملت ها تذکراتی داده موفقیت يك عده از محصلان شوروی را که از شش ماه باینسو مشغول فرا گرفتن زبانهای پښتو و دری در پوهنځی ادبیات بودند تبریک گفت .

در جلد دوم در حدود ۱۵۰۰ نقشهٔ زبانشناسی و در جلد سوم در حدود سه صد رسم و عکس انتشار خواهد یافت.

محصلین خارجی زبان دری را در پژوهنخی ادبیات فرامیگیرند

شاغلی محمدنورالدین عبدالمنعم که در کدر تدریسی جامعهٔ ازهرایفای و وظیفه میگردند روز ۳ اسد ۴۴ تحت پروگرام روابط کلتوری افغانستان و جمهوریت متحد عرب وارد کابل شده و هم اکنون در پژوهنخی ادبیات مشغول تحقیق در ادبیات دری میباشند.



یکدسته سه نفری محصلان چینایی تحت پروگرام روابط کلتوری افغانستان و جمهوریت مردم چین روز ۲۰ سنبله ۴۴ وارد کابل شده و هم اکنون به فرا گرفتن زبان دری در پژوهنخی ادبیات مشغول میباشند. محصلان مذکور عبارتند از:

۱- شاغلی لیو چانگک پاو

۲- شاغلی ووتیفو

۳- شاغلی چنگک فوشنگک.

بازدید از صفحات شمال کشور

محصلان صنوف چهارم رشته‌های پنبتهو، دری و تاریخ و جغرافیهٔ پژوهنخی ادبیات روز شنبه اول عقرب تحت نظر شاغلو عبدالحی حبیبی، پوهاند محمد علی میوندی پوهنوال علی محمدزهما، پوهنمل الهام و شاغلی تزی استادان این پژوهنخی جهت مشاهدهٔ پروژه‌های انکشافی و آثار تاریخی عازم صفحات شمال کشور شدند این هیأت ضمن بازدید از شهرهای پلخمری، کندز، خان آباد، خلم، مزار شریف، بلخ و مشاهدهٔ شیرخان بندر و حفریات سرخ کوتل روز ۹ عقرب ۴۴ بکابل بازگشتند.

مقابلتاً يك تن از محصلين شوروی ضمن اظهارشكر ان وامتنان از منسوبين پوهنځي ادبيات پوهنتون كابل ونظم ونسق پروگرام ايشان در پوهنځي ادبيات، دوام همچو روابط فرهنگي راميان دولتین افغانستان وشوروی آرزو نمودند .
محصلان شوروی که در پوهنځي ادبيات مشغول فراگرفتن زبان پښتو بودند
وباخذشهادتنامه نایل شده اند عبارتند از:

۱- بناغلي عبدالرحيم

۲- بناغلي بيگك مراد

محصلان شوروی که در پوهنځي ادبيات مشغول فراگرفتن زبان دری بودند و اخيراً
باخذشهادتنامه های شان موفق شده اند عبارتند از:

۱- بناغلي جورايف

۲- بناغلي اورالوف

۳- بناغلي نادراوف.